مجموعه داستان

ترانه‌های بیشه

مجموعه «ترانه‌های بیشه» که نشر مایا منتشر کرده است، داستان‌هایی از ۷نویسنده شرکت‌کننده در کارگاه‌های داستان‌نویسی رنگمایه را شامل می‌شود. اصغر شاهروئی، گردآورنده کتاب ترانه‌های بیشه به ایرنا گفت: داستان‌نویسی همیشه در جست‌وجوی فرم و یافتن شیوه‌های بیانی تازه است. در مجموعه ترانه‌های بیشه نگاهمان به فرم‌های تازه در داستان بوده و اینکه چگونه می‌توان از امکانات نوشتن بیشتر بهره‌برد؛ داستان‌هایی که به موضوعات و درونمایه‌های متفاوت می‌پردازند و گاهی آن‌قدر ملموس، زمانه ما را روایت می‌کنند که تنوع در ایده‌پردازی را هم نکته قابل تامل این مجموعه می‌گردانند. وی توضیح داد: داستان‌های مجموعه ترانه‌های بیشه حاصل کارگاه‌های داستان‌نویسی رنگمایه است و نویسندگان این مجموعه به‌زودی آثار خودشان را به‌صورت مستقل بیرون می‌آورند. در شروع داستان کوتاه ساز دهنی از این مجموعه می‌خوانیم: «سر شبی که زنگ زدم کسی گوشی را برنداشت. دمق رفتم از پله‌های مسافرخونه بالا و می‌خواستم صاف برم توی اتاق خودم که ته راهرو بود، پیرمرد صدایم کرد و پرسید: تلفن کردی، چی شد؟ بهش گفتم: کسی جواب نداد.» در این مجموعه که از سوی نشر مایا در شمارگان ۵۰۰نسخه در سال ۱۴۰۱ منتشر شده است، اصغر شاهروئی، رضا رباط میلی، رؤیا خدادادی، ژیلا اویسی، سمیه آقایی، فاطمه چاپاری و هستی امیدیانی به‌عنوان نویسنده با یک یا چند اثر شرکت دارند. مجموعه داستان پرسه در حوالی سایه‌ها از این کارگاه داستان، در سال ۹۵ منتشر شده بود.

رمان

گریز از سال صفر

«گریز از سال صفر»، نوشته حسین قربان زاده روایتی از سه‌قرن آینده. کتاب گریز از سال صفر روایتی از ۳۰۰سال آینده است که بشر فضا را تسخیر اما زمین را تخریب کرده‌است. این رمان که توسط انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان منتشر شده است. نخستین جلد از سه‌گانه علمی -تخیلی خاک‌خوارها و نخستین اثری است که برای نوجوانان بالای ۱۵سال منتشر شده است. تصویرگری جلد و صفحه‌آرایی این کتاب برعهده محمدعلی عدیلی بوده است. رمان گریز از سال صفر، برای زمانی است که زمین توانایی فعالیت‌های بشری مانند جنگ، تخریب محیط‌زیست، مصرف بی‌رویه منابع و... را ندارد. در نتیجه انسان اکسیژنش را روی دوش و داخل کپسول حمل می‌کند. سبک زندگی تازه در جریان است و دنیا در شکل یک کشور به حیاتش ادامه می‌دهد. به‌گفته نویسنده این کتاب، ماجرای رمان گریز از سال صفر به سال ۱۷۰۰هجری خورشیدی بازمی‌گردد. برخی از تغییرات، عمومی اما پاره‌ای از آنها خطرناک است. بدون‌شک در آینده از نظر دانش و فناوری پیشرفت قابل تقدیری مشاهده خواهدشد. خاک‌خوارها نام یکی از شخصیت‌های این رمان است. آنها به‌عنوان موجوداتی ریز که نقطه‌ضعف‌شان آب و اکسیژن است، حالا می‌خواهند مالک زمین باشند؛ موجوداتی هوشمند و قوی که بشر در برابرشان ناتوان است و در مقابله با آنها باید به باورهای انسانی رو بیاورد.

موسیقی

گامهای گمشده

چاپ هفتم کتاب «گامهای گمشده؛ پژوهشی در مبانی و مفاهیم موسیقی ایرانی» تألیف مرتضی حنانه از سوی انتشارات سروش منتشر و روانه بازار نشر شد. در کتاب «گامهای گمشده؛ پژوهشی در مبانی و مفاهیم موسیقی ایرانی»، مرتضی حنانه (۱۳۶۸-۱۳۰۱)، محقق بزرگ موسیقی و آهنگساز برجسته موسیقی ایران کوشیده است تا آنچه از موسیقی ایرانی در دسترس است گرفته شود و با کمک معانی و مفاهیم لغات و اصطلاحات متداول، به چگونگی این موسیقی پی برده شود. در واقع هدف حنانه در این کتاب عبارت‌است از: دست‌یافتن به یک رشته ارتباط منطقی و به‌خصوص «نظری» بین اجزای مختلف موسیقی (کمی پریشان) ایران امروز؛ و در این راه کوشیده است که چنانچه تشریح نکته‌ای دشوار باشد، در حد امکان، تا آنجا که به گنگی و ابهام کشیده نشود، مطالب به زبان ساده بیان شود. بخش‌های کتاب عبارتند از: تفحص و تعمقی بر آنچه تا امروز از موسیقی ایران به جای مانده است، اصطلاحات متداول و متروک در موسیقی ایران، دستگاه‌های موسیقی ایران، ارتباط دستگاه شور با چهار مقام منتسب به آن، گوشه‌های موسیقی ایرانی، ارتباط بین دستگاه‌ها، گام کنونی موسیقی ایران، کوششی در جست‌وجوی گام راست، تارساز ملی ایران امروز، سیر تاریخی گام شور، تئوری موسیقی یونان، تئوری موسیقی قرون وسطای رم، کوششی در جست‌وجوی دوبل گام موسیقی مشرق زمین و دستگاه همایون و مقام اصفهان. چاپ هفتم این کتاب در ۱۸۰صفحه وزیری، شمارگان ۵۰۰نسخه و با قیمت ۸۰هزارتومان توسط انتشارات سروش در اختیار علاقه‌مندان به مباحث این حوزه قرار گرفته است.

تئاتر، تفریح نیست، شغل است

گفت‌وگو با طاها محمدی، کارگردان نمایش «این آب آشامیدنی نیست»

گفت‌وگو

کمال کاویانی
روزنامه‌نگار

یکی از این شب‌ها اگر به تماشاخانه خصوصی سپند سر بزنید، می‌توانید به تماشای نمایش کمدی سیاسی «این آب آشامیدنی نیست» به نویسندگی «وودی آلن»، کارگردانی «طاها محمدی» و تهیه‌کنندگی «نورا تقوی گودرزی» بنشینید؛ نمایشی که نویسنده‌اش در آن به موقعیت متزلزل یکی از سفارتخانه‌های آمریکا در یک کشور کمونیستی پرداخته است. محمدی به سبک‌وسیاق همه نمایش‌هایی که تاکنون کارگردانی کرده، این متن را نیز در فضایی فانتزی و کمدی قهقهه روی صحنه برده تا تماشاگر علاوه بر دنبال‌کردن داستان، مدت ۱۱۰دقیقه بی‌وقفه به شخصیت‌های ابله نمایش و موقعیت‌های ویژه و مضحک‌شان بخندد. رامین پرچمی پس از اجرای نمایشنامه‌خوانی «چه‌کسی از ویرجینیا وُلف می‌ترسد؟» در سال گذشته، حالا با یک نمایش کمدی البته در نقشی نه‌چندان کمدی به صحنه برگشته. میرنادر مظلومی، علیرضا حاتمی، حامد شیخی، شیوا جوانمرد، تینا حاج‌محمدرضا، جلال شهسواری، فرهاد باقری و طاها محمدی برخی دیگر از بازیگران این نمایش هستند. طاها محمدی که از شرایط اجرا در زمان فعلی چندان راضی نیست، وعده داده درصورت امکان، نمایش را در زمان و سالن مناسب‌تر و دیگری روی صحنه خواهد برد. به بهانه اجرای نمایش «این آب آشامیدنی نیست» گفت‌وگویی با کارگردان آن داشته‌ایم.

در آغاز بفرمایید نمایشنامه «این آب آشامیدنی نیست» چگونه انتخاب شد و چه ایده و دغدغه‌هایی برای اجرای آن داشتید؟

من همیشه وقتی می‌خواهم متن انتخاب بکنم، دنبال آن‌دسته از دغدغه‌های سیاسی و اجتماعی خودم می‌روم که با بیان طنز گفته می‌شوند. خود «وودی آلن» هم اشباع از این جریان و درگیری ذهنی‌اش ناشی از چنین فضایی است. من می‌خواستم این متن وودی آلن را سال ۹۳کار بکنم اما تا آمدیم شروع بکنیم، متوجه شدم گروه آقای «داوود بنی‌اردلان» می‌خواهد این متن را اجرا بکند. در واقع نخستین گروهی که می‌خواست این متن را کار بکند، خودم بودم اما آنها زودتر تمرین‌های‌شان را شروع کرده بودند. بنابراین دست نگه‌داشتم و رفتم سراغ کارهای دیگر. با این‌حال فضای کارهای وودی آلن به فضای ذهنی من خیلی نزدیک است و آن جنس از فانتزی را که در کارهایم دارم، او هم دارد. من کارهای دیگر هم در تئاتر اجرا کرده‌ام، ولی آن کارها از فضای ذهنی‌ام دور بوده‌اند و من با دراماتورژی به فضای ذهنی خودم تبدیل‌شان کرده‌ام. اینجا متن وودی آلن برایم راحت‌تر بود.

در فاصله سال ۹۳تا امروز، نگاه و ایده‌های‌تان برای اجرای متن تغییر کرده بود یا با همان دیدگاه سال ۹۳متن را روی صحنه بردید؟

همان زمان هم می‌دانستم می‌خواهم با این متن چه کار بکنم اما طی ۶،۷ سالی که بین اجرای آن وقفه افتاد، برحسب تجربه‌های جدید، کمی پخته‌تر شدم. حتی آن زمان بازیگران کار در ذهنم بودند، ولی یکی از بازیگران ثابت کارم ـ رضا حسن‌زاده ـ که همیشه با او همکاری داشتم، درگیر مشغله‌های دیگر شد و نتوانستیم او را در کار داشته باشیم. به ناچار از بازیگران دیگر استفاده کردم اما می‌دانستم تک‌تک بازیگرانم چه کسانی هستند و باید چگونه بازی بکنند. در نتیجه با همان ذهنیت پیش‌رفتم.

شما این متن را ۶۰جلسه تمرین کرده‌اید و گویا قرار بود ۲ماه پیش روی صحنه بروید. چرا کار با تأخیر اجرا شد؟

بله، ما ۲ماه تمرین داشتیم و قرار بود در مهرماه اجرا برویم اما شرایطی که این روزها در کشور می‌بینیم اتفاق افتاد و دست نگه‌داشتیم تا اوضاع آرام‌تر بشود. بعد که دیدم اوضاع از برخی لحاظ بهتر شده، فکر کردم باید رسالت‌مان را انجام بدهیم و اجرا برویم.

حضور بازیگرانی مانند «رامین پرچمی» و «میرنادر مظلومی» در ترکیب بازیگران نمایش قابل توجه است. این هنرمندان بر چه مبنایی به کار دعوت شدند و در پروسه تمرین‌ها چه تعاملی با آنها و سایر بازیگران داشتید؟

یکسری از بازیگران نمایش «این آب آشامیدنی نیست»، همان بازیگران کار قبلی‌ام بودند، چون فضای ذهنی من را می‌شناختند و با آنها راحت‌تر بودم، مثل خانم «تینا حاج‌محمدرضا» در نقش «ماریون» که مقابل خودم بازی می‌کند یا «علیرضا حاتمی» که نقش «مگی» را دارد، همه کارهایم را دیده بود و چون خودش هم کارگردانی می‌کند، فضای ذهنی‌اش به من نزدیک است و در جریان شکل کار بود، ولی آقای رامین پرچمی و میرنادر مظلومی کمی از فضای کاریم دورترند اما طی صحبت‌ها و چالش‌هایی که در تمرین‌ها با هم داشتیم، توانستم آنها را به فضای خودم نزدیک کنم. رامین پرچمی به‌خاطر سابقه دوستی طولانی‌ای که با هم داریم و اینکه اجرای قبلی من را دیده بود، می‌دانست چه می‌خواهم. حتی خود میرنادر هم برخی کارهای من را دیده بود و می‌دانست چه چیزی از او می‌خواهم، ولی اینجا بیشتر با هم چالش داشتیم تا بتوانم آنها را به فضای فانتزی موردنظرم بیاورم.

چرا به رامین پرچمی یکی از نقش‌های اصلی و پررنگ‌تر اجرا را نسپردید؟ حتی آن جنس از فانتزی که در بازی شخصیت‌های دیگر نمایش وجود دارد در اجرای ایشان نمی‌بینیم.

راستش مشغله زندگی و کاری رامین پرچمی به‌خاطر اتفاق‌هایی که در زندگی‌اش افتاده، زیاد است. به همین دلیل زیاد نتوانست در تمرین‌ها با ما همراه باشد. اگر با همه ۶۰جلسه تمرین کردیم، با ایشان ۳۰تا ۴۰جلسه تمرین داشتیم. مشکلات کاری و زندگی او باعث شد کمی از تمرین‌های ما دورتر باشد و من هم با ایشان کنار می‌آمدم، ولی بالاخره هر طور که می‌توانستیم در همان چند جلسه، نقش و بازی او را هم جفت‌وجور کردیم که بتواند به فضای کار نزدیک بشود.

در نمایشنامه وودی آلن برای نقش «پدر دروبنی» اشاره شده که او کمی لهجه دارد اما در نمایش شما، دیالوگ‌های رامین پرچمی همراه با جمله‌های همزمان و مکمل انگلیسی است. چرا همانطور که در متن خواسته شده، برای این نقش لهجه خاصی طراحی نکردید؟

ببینید، ما برای این نقش لهجه طراحی کرده بودیم اما آقای پرچمی گفتند اگر این‌طوری دیالوگ‌ها را ادا کنم، بهتر است، یعنی گفت: «من هم مثل شما صحبت می‌کنم، ولی طوری که انگار می‌خواهم انگلیسی صحبت بکنم اما بلد نیستم». شخصیت‌های این نمایشنامه آمریکایی‌اند، ولی در مورد پدر دروبنی می‌خواستیم جوری حرف بزند که یعنی تازه دارد انگلیسی را یاد می‌گیرد و لهجه‌ای نداشته باشد، مشکلش فقط حرف‌زدن به زبان انگلیسی باشد. البته این موضوع، پیشنهاد خود آقای پرچمی بود و چون ایشان پیشکسوت ما هستند، من پذیرفتم همان حرکتی را که با آن راحت‌تر است، انجام بدهد. من حتی به او گفتم لهجه ارمنی به‌خود بگیرد اما ایشان گفتند اجازه بده چیز تازه‌ای را تجربه بکنم.

در شرایطی که وضعیت تئاتر چندان مطلوب نیست، تهیه‌کنندگی نمایش‌های پربازیگر و پرخرجی مثل «این آب...» ریسک بزرگی است. در این شرایط چگونه توانستید تهیه‌کننده برای اجرا پیدا بکنید؟

ببینید، ما برای اجرای این نمایش، فروردین‌ماه امسال با تهیه‌کننده صحبت کرده بودیم و آن زمان، شرایط جامعه و کشور مثل الان نبود. بنابراین تهیه‌کننده کار قبول کرد کنار ما باشد. تا شهریورماه هم خبری نبود اما وقتی این فضا شکل گرفت، تهیه‌کننده پای کار ایستاد و گفت ایرادی ندارد. نمی‌خواهم کار زمین بخورد. فوقش با ضرر اجرا می‌رویم. ما از فروردین و اردیبهشت که شروع به تمرین کردیم، بهترین شرایط را برای اجرای‌مان تصور می‌کردیم. می‌خواستیم در بهترین زمان اجرا، یعنی مهر و آبان روی صحنه برویم که از کارمان استقبال بشود ولی از بدشانسی ما، خوردیم به جریانات ماه‌های گذشته کشور و نمی‌شد اجرا رفت. خانم «نورا تقوی گودرزی» (تهیه‌کننده) را از ۱۵ـ۱۰سال پیش می‌شناسم و همیشه در گروهم بوده‌اند. اوایل به‌عنوان دستیار با من کار می‌کردند، یعنی با من آشنایی کامل داشتند. بعد از چند سال دوری، خودشان گفتند می‌خواهم دوباره برگردم و در روند کار باشم و این‌بار با سمت تهیه‌کننده به ما بپیوستند.

شیوه پرهیاهو و بزن‌وبکوبی که برای اجرای نمایشنامه وودی آلن انتخاب کرده‌اید، خیلی جذاب است و تماشاگر را از ابتدا درگیر می‌کند اما به‌نظرم در این شیوه، پیامی که نویسنده قصد انتقال آن را به بیننده داشته، از دست می‌رود. در واقع تماشاگر با نمایش شما می‌خندد، ولی قصه و پیام اثر را از دست می‌دهد. با این نظر موافقید؟ آیا قصد داشتید تماشاگر را به هر قیمت بخنداند و سرگرم بکنید؟!

تا حدودی با شما موافقم اما احساس می‌کنم شاید مخاطب در لحظه تماشای نمایش، قصه و پیام را نگیرد ولی آن کاتارسیسی که در تئاتر وجود دارد و بعد از تماشای اثر اتفاق می‌افتد، در او شکل می‌گیرد، یعنی وقتی از نمایش دور می‌شود، ۲ساعت بعد به آن لحظه‌هایی که خندیده فکر می‌کند و شاید آنجا پیامش را بگیرد. سعی کردم اجرا اینگونه باشد. شاید در آن لحظه تماشاگر می‌خندد و از فضای نمایش لذت می‌برد اما مطمئنم وقتی از سالن بیرون می‌رود، به آن فکر می‌کند که مثلاً فلان دیالوگ حتماً ربطی به یک جریان داشته! خب این نمایشنامه خیلی طولانی است و گروهی که قبلاً آن را اجرا کرده بود، خیلی از صحنه‌ها را حذف کردند، ولی من سعی کردم تا حد ممکن به متن وفادار بمانم.

گرچه کمی هم متن را ایرانیزه کردم اما به متن خیلی وفادار بودم تا بتوانم پیامش را برسانم اما چون زمان کار بالا و حدوداً ۲ساعت شد، کمی از آن را حذف کردیم و به یک‌ساعت‌و۴۵دقیقه رسیدیم. با این‌حال فکر کردم در همین مدت هم مخاطب خیلی حوصله نمایش صرفاً پیام‌رسان را ندارد. پس تصمیم گرفتم شوخی‌های‌مان را بیشتر کنیم که بتواند زمانِ طولانی نمایش را تحمل بکند. بعد از آن مطمئناً به کار فکر می‌کند و یکسری پیام‌ها برای او روشن می‌شود.

شاید بهتر بود برخی صحنه‌های غیرضروری را که لطمه‌ای به نمایش و پیام آن نمی‌زد، حذف می‌کردید.

تصمیم داشتم بخش‌هایی را حذف بکنم ولی وودی آلن به قدری صحنه‌های نمایش را قشنگ نوشته که حذف آنها ممکن نبود. حتی فکر کردم ۲صحنه را حذف کنم اما دیدم درام و داستان کار از دست می‌رود. یک‌بار هم این کار را کردم اما دیدم نمایش لنگ می‌زند، چون نویسنده متن را خیلی دقیق نوشته. نمایش باید به نقطه عطفش برسد و بعد به پایان داستان برسد. حذف نکردم که داستان به مشکل برنخورد. در نهایت فکر کردم ریتم و طنز نمایش را بالا ببرم که حوصله تماشاگر سر نرود. خود وودی آلن هم این متن را با زمان یک‌ساعت‌و۴۵دقیقه روی صحنه برده. پس اگر جای حذف کردن داشت، خودش نخستین کسی بود که از متن حذف می‌کرد.

در این فضای کمدی‌فانتزی که روی صحنه خلق کرده‌اید، بازیگران برای اجرای لحظه‌های بداهه چقدر دست‌شان باز بود؟ آیا برای کاربرد دیالوگ‌های بداهه اجازه داشتند؟

بله، این اجازه را داشتند. مسلماً مترجم نمایشنامه، دیالوگ‌ها را آنطور که خودش دوست داشته ترجمه کرده، ولی در دیالوگ‌نویسی، اجازه ندادم خاصیت متن از بین برود. به بازیگران گفتم تا حدی می‌توانید دیالوگ را عوض کنید که زیر متن آن عوض نشود. در واقع می‌خواستم برخورد راحت‌تری با دیالوگ‌ها داشته باشند اما برای اینکه کلیت دیالوگ تغییر بکند، به آنها اجازه ندادم، ولی در کارهای خودم همیشه برای اینکه دیالوگ بازیگران نو بماند، به آنها فضا و اختیار می‌دهم که اگر در لحظه اتفاقی افتاد، می‌توانند دیالوگ بداهه‌ای بگویند و نقشی را که بر عهده دارند، زندگی کنند اما در همان بداهه‌ها هم کنترل‌شان می‌کنم که به سمت طنز سخیف نروند و از کار خارج نشوند.

مکث

هلیا نصیری

گپ‌وگفتی با «رامین پرچمی» بازیگر نمایش «این آب آشامیدنی نیست»

خودم را بازیگر تئاتر نمی‌دانم!

نمایش «این آب آشامیدنی نیست» به کارگردانی طاها محمدی که این روزها در تماشاخانه سپند روی صحنه رفته، از حضور «رامین پرچمی»، بهره می‌برد که سال‌ها به‌عنوان یکی از بازیگران سینما و تلویزیون فعالیت داشت و با حضور در سریال موفق «در پناه تو» و فیلم‌هایی نظیر «ضیافت»، «اعتراض» و «مهمان مامان» خاطراتی ماندگار را برای دوستداران هنرهای تصویری و نمایشی رقم زده بود.

پرچمی پس از پشت‌سرگذاشتن مشکلات ناخوشایندی که اواخر دهه ۸۰ گریبانگیرش شد، از چند سال پیش فعالیت خود را به‌عنوان بازیگر و این‌بار در حیطه تئاتر آغاز کرده است. به بهانه حضور او در نمایش «این آب...» و در نقش «پدر دروبنی»، با این بازیگر گپ‌وگفتی داشته‌ایم.

شما پیش از بازی در «این آب آشامیدنی نیست»، دو تجربه نمایشنامه‌خوانی داشتید. چگونه برای بازی در نقش «پدر دروبنی» به این نمایش دعوت شدید؟

بله، قبل از این کار، دو نمایشنامه‌خوانی داشتم به نام‌های «عاقبت عشاق سینه‌چاک» (سال ۹۲) و «چه‌کسی از ویرجینیا وولف می‌ترسد؟» (۱۴۰۰) به کارگردانی خانم مهتا محدث که در آن با آقای حامد کمیلی و خانم‌ها میترا حجار و خاطره اسدی همبازی بودم. در واقع زمانی که از زندان بیرون آمدم، دوستان لطفی کردند که هم به من کمک مالی بشود و هم به عرصه هنر برگردم. آقای طاها محمدی از دوستان قدیمی و خوب من هستند و حدود ۱۵سال است یکدیگر را می‌شناسیم. یک نمایشنامه‌خوانی و یک نمایش با هم کار کرده بودیم و گاهی در محافل هنری یکدیگر را می‌دیدیم.

سال گذشته به تماشای نمایش ایشان (دروغ رستاخیز) رفتم که ۲ ماه بعد به من گفتند «می‌خواهم کار جدیدی شروع بکنم. بازی می‌کنی؟».

گفتم بله. حتی قراردادی هم با ایشان نبستم، ولی تمرین‌ها خیلی طولانی شد. ابتدا یکی از بازیگران عوض شد و بعد مشکل سالن داشتند و در ادامه، حوادث دوماه گذشته پیش آمد و سالن‌های تئاتر تعطیل شد. خلاصه آنچه ما انتظار داشتیم که بشود، نشد؛ هم در اجرا و هم در جذب مخاطب. با وجود زحمتی که کشیده شد، نتیجه‌ای را که می‌خواستیم نگرفتیم.

شما در طول سال‌ها فعالیت بازیگری، بیشتر به‌عنوان بازیگر آثار اجتماعی و درام شناخته می‌شدید اما اکنون با یک نمایش کمدی به صحنه برگشته‌اید. آیا خودتان تمایلی به بازی در یک نمایش کمدی داشتید؟ مواجهه شما با این نمایشنامه چگونه بود؟

بله، حتماً دوست داشتم این فضای جدید را تجربه بکنم. طبیعتاً هر بازیگری دوست دارد نقش‌های متفاوتی را بازی بکند، به‌خصوص در تئاتر که تنوع و گستردگی نقش‌ها در آن بیشتر است. با اینکه من اصلاً علاقه‌ای به «وودی آلن» و این نمایشنامه‌اش ندارم، ولی حضورم در این نقش برایم جذاب بود که پذیرفتم کار بکنم.

در پروسه تمرین‌ها به چه تعاملی رسیدید که نقش «پدر دروبنی» روی صحنه و با چنین شمایلی شکل بگیرد؟

خب اول باید بگویم من خودم را خیلی تئاتری نمی‌دانم! با اینکه در رشته تئاتر درس خوانده‌ام و مدرک فوق‌لیسانس تئاتر دارم اما از اول نه تئاتر را دوست داشتم و نه خیلی تجربه‌ای در تئاتر داشتم. بیشتر کارهای من در فضای تصویر بوده‌اند. حالا از بد یا خوب حادثه مجبور شدم که به‌کار تئاتر بپردازم. همین‌جا از بچه‌های تئاتری عذر می‌خواهم اگر آمده‌ام در عرصه‌ای کار می‌کنم که خیلی به آن علاقه‌ای ندارم. برای بازی در نقش «پدر دروبنی» آن شکل کلاسیک تحلیل شخصیت وجود نداشت. یک شناخت کلی از آن داشتیم و آقای محمدی هم یکسری توضیحاتی دادند و بعد نقش را سپردند به‌خودم که لهجه‌ای برای آن طراحی بکنم. این نقش کمدی نیست، ولی نتایجی از کارهایش، اتفاق‌های کمدی است؛ یعنی کمدی موقعیت مثل کل نمایش. مدل حرف‌زدن پدر دروبنی، پیشنهاد خودم بود که انگلیسی را دست‌وپاشکسته صحبت بکند اما نتیجه خیلی آن چیزی نشد که دل‌مان می‌خواست. من تمام دیالوگ‌ها را نوشته و به انگلیسی ترجمه کرده بودم و برنامه‌های زیادی داشتم برای اینکه حرف‌زدن او برجسته‌تر، مشخص‌تر و خنده‌دارتر باشد ولی از آنجا که تماشاگرمان کم بود و اجرا عقب افتاد، دیگر حوصله جدی‌تر فکر کردن روی نقش را نداشتم! و این کار متأسفانه خیلی سطحی برگزار شده است.

فارغ از اینکه نمایش «این آب...»، فضایی شاد و کمدی دارد، به‌نظرتان آیا می‌تواند پیام و مضمون نهفته در متن را به مخاطب منتقل بکند؟

خب قرار بوده چنین اتفاقی بیفتد اما به‌نظرم نه، الان این اتفاق در نمایش نمی‌افتد، چون ما اصلاً روح نمایش را درنیاورده‌ایم. با اینکه خیلی به وودی آلن و کارهایش علاقه نداشتم، ولی کاملاً برای خودم مشخص است که روح نمایش درست از کار درنیامده. اگر هم نمایش ما خنده‌هایی از تماشاگر می‌گیرد، به‌خاطر یکسری بداهه‌هایی است که بچه‌ها روی صحنه اجرا می‌کنند و هیچ ربطی به فضای نمایشنامه ندارد. من در مورد بداهه‌ها به آقای محمدی گفتم کاش بداهه‌ها را حذف یا کمتر کنیم اما ایشان مخالف بودند و می‌گفتند مثلاً «چهل سال پیش در آمریکا این‌شکلی شوخی نمی‌کردند، این حرف‌ها را نمی‌زدند، این شوخی‌ها اصلاً آمریکایی نیست یا به این شخصیت کمدی نمی‌خورد». بنابراین تماشاگر به چیزهایی می‌خندد که ربطی به نمایشنامه ندارد. حرف آقای محمدی درست است، ولی الان چیزهایی که تماشاگر به آن می‌خندد، بیشتر به نمایش روحوضی شباهت دارد تا یک نمایش کمدی.

مکث

زمانی که خودم روی صحنه‌ام، نقش‌هایی را انتخاب می‌کنم که ریتم را دستم بگیرم تا اگر اتفاقی برای ریتم افتاد، بتوانم کنترل بکنم، یعنی بیرون از صحنه نباشم و بگویم «این‌جا ریتم افتاد، حالا چه کار کنم؟». مثلاً در نمایش «شاهدین اعدام» نقش قاضی را بازی می‌کردم که همیشه ریتم دستش بود و مثل یک کارگردان ایستاده بود بالای سر باقی شخصیت‌ها اما در کل برای من بازیگری بیشتر دغدغه است تا کارگردانی. حتی وقتی نویسندگی می‌کنم، بیشتر دغدغه بازیگری دارم که به سمت آن می‌روم، یا نقش‌هایی را که دوست دارم برای بازی به من پیشنهاد بدهند، خودم انتخاب و شروع می‌کنم به بازی کردن!

نسبت به شرایطی که در آن اجرا می‌رویم، فکر می‌کنم ۵۰درصد از آن چیزی که مطلوب ماست، اتفاق افتاده. در چنین کارهایی که طنز موقعیت، کمدی و فانتزی است، همه‌چیز بستگی به نفس تماشاگر دارد. اجرای روزی که ۳نفر در سالن هستند فرق دارد با اجرای روزی که ۴۰نفر یا ۱۰۰نفر در سالن نشسته‌اند. حضور بیشتر تماشاگر، انرژی کار را بالاتر می‌برد، ولی متأسفانه ما در شرایطی اجرا می‌رویم که حجم تماشاگران به نصف و شاید کمتر تبدیل شده و این بر کار ما تأثیرگذار بوده است. خیلی دوست داشتم در شرایط مناسب اجرا بروم که انرژی کارمان بالاتر باشد. وقتی انرژی بالا باشد، جو نمایش بالاتر خواهد بود و بازیگران با روحیه بهتری کار را ادامه می‌دهند. حتی در جریان مالی کار هم تأثیر دارد. شاید می‌توانستیم تبلیغات بیشتری انجام بدهیم و کیفیت تصویری کار بهتر بشود. همه این مسائل، اذیت‌مان کرد و انتظارمان از اجرا را به ۵۰درصد رساند.

از دوستانی که در عرصه تئاتر فعالند و نمایش کار می‌کنند، خواهش می‌کنم خودشان این کار را یک شغل بدانند و به‌عنوان تفریح نگاهش نکنند. تئاتر یک شغل سخت است و باید کاملاً تمرکزشان روی کار باشد. زمانی که باید حرف‌شان را بزنند، کنار ننشینند و این موقعیت را به کسانی که دوست دارند تئاتر زمین بخورد، ندهند. متأسفانه الان خیلی از هنرمندان و دوستان ما که کارشان هم در تئاتر خوب است، وارد این بازی شده‌اند و دارند فریب این جریان را می‌خورند!